

چهارم ، ۴۳ " اولین حلقه قدرت " از سطر بیست و دوم ، ۱۹۷۰ " هدیه " عقاب " از سطر دوازدهم ، ۱۸۹۰ ، ۱۶۷ ، افسانه‌های قدرت ، صفحات ۲۹ از سطر پنجم ، ۲۵۵ از سطر پنجم ، ۱۷۴ ، ۱۷۳ ، ۱۰۸ ، ۱۰۷ ، ۱۰۶ ، ۵۶ ، ۵۵ ، ۲۲۴ ، ۲۲۵ ، ۲۲۶ آتش درون ، البتسه خواننده عزیز فراموش نکنید که از صفحه اول تا آخر کتاب را می‌توان به عنوان مثالی صرفاً در مورد رونویسی مطالب و نه برگردان ، اقتباس یا تفسیر آرا و عقاید ذکر کرد . گاهی اوقات نیز جمله را عوض کرده و یا کلمه‌ای افزوده که باعث غلط شدن متن اصلی شده است و تردیدی نیست که خواننده این کتاب همراه خواهد شد . برای مثال چند نمونه را ذکر می‌کنیم :

۱ - در صفحه ۲۷ کتاب واژه " شکارچی " را " سالک اهل معرفت " نوشته و بدینسان تمام مطلبی را که خانم قهرمان در صفحه ۱۱۳ سفر به دیگرسو توضیح داده‌اند بدل به غلطی فاحش کرده است .

۲ - در صفحه ۴۱ کتاب تحت عنوان شکار و شکارچی در آخر صفحه نوشته‌اند : " متوجه شدم برای اینکه شکارچی تمام عیاری شد ، هدف لازم است و چه بهتر که هدف ما سالک بودن باشد . " ! من فکر می‌کردم که هدف شکارچیان به طور معمول شکار حیوانات است ولی گویا اخیراً " سالک بودن شده و این - جانب از آن بی اطلاع . خوانندگان عزیز کاستاندا بهتر می‌دانند که منظور دون خوان این است که هر سالکی بایستی شکارچی نیز باشد ، زیرا بعدها از شکار نقاط ضعف و غیره نام می‌برد و نه اینکه هدف شکارچی سالک بودن باشد .

۳ - در صفحه ۱۵۲ افسانه‌های قدرت نوشته شده است که " دون خوان " دستی به سرم کشید و گفت این مرکز " منق " و " صحبت کردن " است . جناغ سینه‌ام مرکز احساس کردن ، ... ولی مترجم محترم دست به سرکشیدن واژه " این " را گویا به مفهوم نوازش برداشت کرده ، در متن اصلی دست برده و در صفحه ۷۲ ، سطر ۲۵ کتاب خود نوشته است که " انتهای جناغ سینه مرکز " منق " و " صحبت کردن " است . مرکز احساس کردن سطح زیرناف ، ... هر بیسوادی می‌داند که سر مرکز منق و تفکر است و نه جناغ سینه .

۴ - با وجودی که مدعی‌اند متن برگردان است هنوز متوجه نشده‌اند که واژه جنگجوی خانم قهرمان همان واژه سالک مبارز کندری - کاظمی است و زحمت یک دست کردن واژه‌ها را نیز به خود نداده‌اند .

۵ - در صفحه ۲۶۴ سطر ۱۴ نوشته‌اند " و آن طناب مخصوصی بود که به دور فکرشان گره می‌زدند ... " در حالی که در متن اصلی یعنی آتش زدن صفحه ۱۱۵ سطر هفتم و هشتم آمده است که " طنابی مخصوص بود از ریسمان چند لا که دور کمرشان گره

می‌زدند ... " به هر حال خوانندگان عزیز بی‌تردید می‌دانند که گره زدن طناب به دور فکر کاری بس مشکل است . اما ما ممنون می‌شویم اگر مفسر و مترجم محترم این عمل را با فکر خود می‌کرد و چنین اثری ارائه نمی‌داد .

۶ - عناوین مختلفی در این کتاب طبقه‌بندی شده که متأسفانه در هیچ طبقه‌ای جای نمی‌گیرد و بسیار ناقص است ، زیرا برای مثال در بخش مبارز و مبارزه از انسان وارسته یا مکان اقتدار سخن رفته است که ربطی به مبارز و مبارزه ندارد .

۷ - در بیشتر موارد واژه ساحر ( Sorcerer ) را در ترجمه‌های کندری - کاظمی به واژه معرفت‌پیشه ( Man of knowledge ) بدل کرده‌اند و متأسفانه دقت نکرده‌اند که معرفت‌پیشه در کتابهای کندری - کاظمی مفهوم دیگری بجز ساحر دارد . اهل معرفت می‌توانند ساحر باشند و هر ساحری لزوماً معرفت‌پیشه نیست . آیا این کار به خاطر این بوده که متن را برگردان واقعی جلوه دهند ؟ شاید برگردان به این معنی باشد که متن درست مثل کاسه آبی که واژگون می‌شود و دیگر قابل استفاده نیست برگرداند ، شود .

۸ - در بعضی از قسمتهای ترجمه‌های اصلی از تولتکها و ورود اسپانیاییها به آمریکا سخن رفته و برگرداننده متوجه نشده‌اند که این امر بازمی‌گردد به کشف آمریکا و زمانی که اسپانیاییها وارد این قاره شدند و از تنکها و تولتکها و دیگر اقوام را به خاک و خون کشیدند .

بنابراین برای تغییر دادن جمله یا نشان دادن این امر که متن ایشان با متن مترجمان اصلی تفاوت دارد در صفحه ۲۵۶ کتاب خود به واژه فاتحان واژه سرخیوست را نیز افزوده‌اند و بدینسان است که تاریخ کشف آمریکا و فتح آن به دست اسپانیاییها را تغییر داده و سرخیوست را فاتح جلوه داده‌اند !

آیا بهتر نبود که این مفسر و رونویس کننده محترم با یکی از مترجمان اصلی تماس می‌گرفت و برای نوشتن متن خود از ایشان یاری می‌طلبید و با یاری گرفتن از مترجمان کتابهای کاستاندا متن بدون غلطی را اقل تحت عنوان " آموزشهای دون خوان از زبان کاستاندا و دیگر شاگردانش و به عنوان گردآوری با ذکر دقیق صفحه " ماخذ ارائه می‌داد و از ادعاهای بسی مورد چشم می‌پوشید ؟

به هر حال در پایان توجه این نوع مفسران و مترجمان متنبهای ادبی و علمی و ناشران را جلب می‌کنم به قانون حمایت از مؤلفان و مصنفان و هنرمندان ماده ۲۲ - ۳۳ .

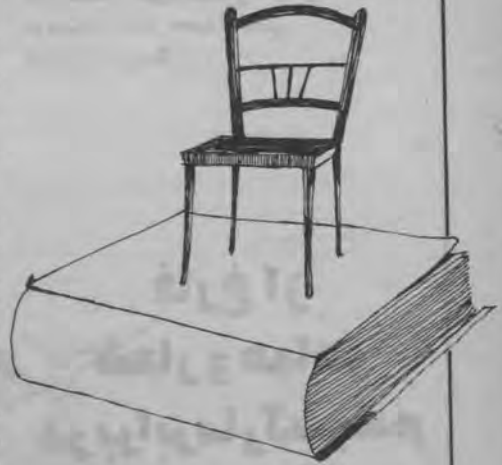
در ضمن جای بسی شگفتی است که انتشارات فردوس که ناشر ۷ کتاب از ۸ کتاب کاستانداست بدون توجه به کیفیت کتاب و هرگونه محک علمی در امر انتشار این کتاب شرکت داشته است .

مارکسیسم ، امپریالیسم و ملل توسعه نیافته . نویسنده : دکتر حمید الیاسی انتشارات روشنگران .

## فارغ از شعار و هیاهو در برابر مارکسیسم

تحولاتی که جهان امروز با آن مواجه است ، بالاخص دگرگونی در دیدگاه و احتمالاً ماهیت اردوگاه سوسیالیسم ، شاید بیش از هر کس رهبران و روشنفکران جهان سوم را بهت زده ساخته است . آیا جدال میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری که دست‌کم در سی سال گذشته هزینه‌های هنگفتی را بر ملل توسعه نیافته تحمیل کرده است ، تنها یک " شوخی تلخ " بود ؟ جناح‌بندیهای متعدد و گاه خونبار سیاسی در کشورهای جهان سوم که محل اختلافات ایدئولوژیک شرق و غرب بوده است ، مسأله‌ای نیست که بتوان به سادگی از کنار آن گذشت . اینک روشنفکران جهان سوم می‌توانند از خود بپرسند که آیا تمامی ماجرا ترقندی حیل‌گرانه برای ایجاد شکاف و آلا " مانعیت از وحدت نظر ضروری برای توسعه و تکامل جوامع آنان نبوده است ؟ یا به عکس ، جهان پیشرفته هم که در خلال یک قرن گذشته درگیر تعارض میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم بوده خود یکی از قربانیان یک سوء تفاهم تاریخی ، یک بی‌دقتی کم نظیر در تنوع و تفکر است ؟

قدر مسلم این است که نتایج تحولات فعلی ، هرچه که باشد ، این واقعیت را نشان می‌دهد که مارکسیسم و آنچه مطرح می‌کند مایه این بحث وجدل‌ها بوده است . علاوه بر این ، درک تحولات حاضر و اجتناب از درگیر شدن مجدد در مباحثی " نامربوط " که بی‌شک در آینده به شیوه‌های دیگر طرح خواهد شد مستلزم آشنایی فکورانه و فارغ از پیشداوری یا مبانی مارکسیسم و تفاوت‌های واقعی یا غیرواقعی آن با " صدامارکسیسم " و " غیرمارکسیسم " است . به ویژه روشنفکر جهان سوم بیش از هر زمان دیگر به بازبینی مبانی و اصول این مکتب و آنچه از آن زاده شد نیاز دارد ، بازبینی صورت‌ها و فردی که مجال اندیشیدن و نقد و انتقاد فعالانه را از وی سلب نکند .



متاسفانه آنچه به زبان فارسی در این مقوله در دسترس بوده از جهات بسیاری ناکافی و نامناسب است. در یک طرف متون مفصل و تفسیرهای پیچیده نویسندگان مارکسیست در دست است که بدون پذیرش قبلی دیدگاه و مشرب نویسندگان، نه قابل درک است و نه قابل بررسی. در این قبیل منابع، آنچه که خواننده می‌شود به مثابه تفسیری بر عقایدی است که گوئی فارغ از زمان و مکان به صورت حقایق ازل و ابدی نازل شده است. در سوی دیگر و در واکنش به این نوع نوشته‌ها، معمولاً دامنه کار به تهاجم بر جنبه‌هایی خاص از مارکسیسم، مثلاً مبنای مادی‌گرایی آن منحصر می‌گردد پس آنکه خواننده با جوانب دیگر آشنا شود و مشخصاً دریابد که آنچه مطرح می‌شود، از نظریه‌ای نشأت گرفته که چون نظریه‌های دیگر، دارای نقاط ضعف و قوت خاص خود است.

کتاب "مارکسیسم، امپریالیسم و ملل توسعه نیافته" کامبیش با هدف تصحیح شرایط موجود نوشته شده است. نویسنده در سه گفتار یا بخش کتاب، به مهم‌ترین مسائلی که مارکسیسم و نگرش و سیاست مارکسیستی را ایجاد کرد می‌پردازد و مقولات مختلف را تا مبنای نظری آنها، هر چند به زبانی ساده و خلاصه پیگیری می‌کند.

در گفتار نخست، خواننده با مارکس به عنوان شخصیتی محدود در زمان و مکان و شرایط اجتماعی خاص او مواجه می‌شود. مارکس یک نظریه پرداز اقتصادی است که در سنت "اقتصاد سیاسی" زمان خود در صدد برمی‌آید تا کار متقدمان را نفی یا اصلاح کند و آن را به پیش ببرد. به همین دلیل است که نویسنده کتاب بر بررسی نظریه مارکس در کنار نظریه‌های قبل و هم‌زمان او تأکید می‌نهد. آنگاه با تعهد به اینکه حتی المقدور از دانش رایج در زمان مارکس بهره ببرد، نتایج مهم نظرات او را به بحث می‌گذارد. این گفتگوی زنده به خواننده امکان می‌دهد تا با جزئیات نظریه مارکس و سوابق آن آشنا شود و توانایی آن

را بیابد که فارغ از شعار و هیاهو، پیکره اصلی مارکسیسم را در برابر خود مشاهده کند. نتیجه اینکه مارکسیسم، یا لاقلاً آنچه که مارکس می‌گفت، از شکل موجودی غریب و غیر قابل درک و مارکس از حالت یک قدیس یا یک دیو مخوف، خارج می‌شود.

موضوع گفتار دوم، تحت عنوان امپریالیسم به پیامدهای نظری و عملی آثار مارکس اختصاص دارد. در این بخش خواننده با ویژگی‌های نظریه‌های معروف "مارکسیستی" و همانندی یا تفاوت آنها با عقاید خود مارکس آشنایی می‌یابد. دیدگاه‌های کسانی چون "روزا لوکزامبورگ" - انقلابی آتشین مزاج و ستیزه‌جو - جانسون، مارکسیست غیر مارکسیست و لنین در این بخش بررسی می‌شود. دیدگاه هر یک نیز مشخصاً با نتایج نظری و چارچوب فکری مارکس مقایسه می‌شود. با مطالعه این بخش است که می‌توان به این سوال پاسخ داد که: بین تاریخ هشتاد سال گذشته بشر و آنچه مارکس می‌گفت چه تشابهات و چه تفاوت‌هایی وجود دارد؟

گفتار سوم از نظر جامعه ما موضوعی بسیار مهم را پیش می‌کشد، چرا برخی از ملل جهان سوم به شوه‌های حکومتی "سوسیالیستی" روی می‌آورند و تأثیر این نوع گرایش عقیدتی بر جوامع توسعه نیافته چه بوده است؟ آیا کمونیسم توانسته به توسعه جامعه‌های عقب مانده منجر شود؟ آیا امکان ادامه حیات مارکسیسم در این جوامع وجود دارد؟

کتاب "مارکسیسم، امپریالیسم و ملل توسعه نیافته" در نوع خود اثری گرانبها است، کوشش نویسنده بر آن بوده تا اساسی‌ترین نظریه‌ها و مفاهیم را به ساده‌ترین شکل بیان کند و راه تفکر و تفحص را در برابر خواننده بگشاید. گرچه در این کتاب کمتر با مسایل غامض و تخصصی مواجه می‌شویم، اما بیان ساده آن از دقت و عمق عملی اثر نمی‌کاهد. و مهمتر اینکه، اصل ایجاز و صرفه‌جویی، که معمولاً با اینگونه مباحث بیگانه است، روش اصلی نویسنده بوده است.

با این همه، به نظر می‌رسد توجه نویسنده به مواردی چند می‌توانست کیفیت کار را با افزودن بر کمیت آن بهبود بخشد. نویسنده به عنوان اقتصاددان به عصر مارکس و قبل از او باز می‌گردد و پیشینه نظری مارکس، شرایط محیطی و عوامل مؤثر بر دیدگاه او را بی‌گیری می‌کند. با این همه، لاقلاً در یک مورد تحلیل و تصویر ارائه شده کافی، و یا حتی کاملاً دقیق نیست.

این ادعا که مبنای فلسفی دیدگاه مارکس تحت تأثیر "نوعی هگلیسم" قرار دارد، موجه به نظر می‌رسد. اما تحلیل نویسنده از آن جنبه از فلسفه هگل که مستقیماً "برآء مارکس اثر نهاد، از عمق کافی برخوردار نیست. و از آنجا که قطعاً برخی از خوانندگان را علاقه‌مندان به فلسفه تشکیل می‌دهند، این

تحلیل جوابگوی سوالات آنان نیست. میحت بسیار مهم "بحران سرمایه‌داری" در نظریه مارکس نیز مساله برانگیز است. می‌دانیم حتی بسیاری از اقتصاددانان مارکسیست نیز به ضعف این جنبه از نظریه اعتراف دارند و در برخی مراکز تحقیقی، از جمله در ایتالیا، کارهایی در این زمینه صورت گرفته است. آیا مارکس عملاً "دو نظریه" ناسازگار را به عنوان یک نتیجه‌گیری واحد ارائه می‌دهد؟ (نظری که نویسنده بر آن اصرار می‌ورزد) آیا راه‌حلی که نویسنده طرح می‌کند و شکل ایجاد تعدیلاتی در فروض اصلی مارکس را به خود می‌گیرد، با تعهد وی که از فضای علمی زمان مارکس قدم بیرون نگذارد تناقض ندارد؟

در گفتار دوم، فضای بحث به یکباره تغییر می‌کند. بررسی کتاب از آثار کسانی چون لوکزامبورگ و هابسون با شیوه تحلیلی گفتار اول انطباق دارد، اما هنگام بررسی آراء لنین، که بخش اعظم این گفتار را شامل می‌شود، به نظر می‌رسد که شاید به دلیل سعی در "خواندنی کردن" متن، نویسنده فضای آرام تفحص نظری را کنار می‌گذارد و می‌کوشد اکثر نظریه‌های لنین را در قالب حوادث سیاسی زمان او تبیین کند. آنگاه از این مجموعه غلغل مسیر تحولات در اتحاد شوروی را به دست می‌آورد. خواننده در پایان گفتار با این سوال مواجه می‌شود که آیا لنین جزا نگاره‌هایی برای توجیه اقدامات سیاسی نظریه دیگری نداشت؟

گفتار سوم، و برای خواننده ایرانی مهم‌ترین بخش کتاب، به علل و آثار نفوذ "کمونیسم" در جهان سوم اختصاص دارد. در کنار عوامل متعدد، نویسنده این نظر را نیز مطرح می‌کند که محرک‌های شخصی در بروز این پدیده بی‌تأثیر نبوده است. این دیدگاه، که به گفته نویسنده "بدبینانه به نظر می‌رسد، شاید بدیع‌ترین نکته در این گفتار باشد و نگرش کلی نویسنده را در این مورد که نظریه‌های اجتماعی و وقایع تاریخی را نمی‌توان جدا از شخصیت‌ها بررسی کرد، به خوبی به نمایش می‌گذارد. منتها جا داشت این جنبه از روانشناسی تاریخی "بیشتر پیگیری می‌شد و به صرف ضرورت ایجاز کلام، ناتمام باقی نمی‌ماند.

در مجموع، کتاب... مارکسیسم، امپریالیسم و ملل توسعه نیافته" پاسخگوی نیازی مبرم در شرایط فعلی است. اگر قرار بر آن نباشد که انسان جهان‌سومی به تازده ناظر حوادث آتی باشد، اگر لازم است آگاهانه‌تر با جدالی که فارغ از او آغاز شده و شاید فارغ از او هم خاتمه یابد روبرو شود، اگر مایل نیست "زندانی" او را بازگیر نقش‌پذیر "شوخی تراژیک" قرن بینگارند، آگاهی از آنچه که "بوده" برای درک و بروز واکنش مناسب‌تری در برابر آنچه که "خواهد بود"، ضرورت دارد.